

واکاوي ریشه‌هاي بحران و پیدایش جریان‌هاي افراطي خاورمیانه از منظر "واقع‌گرایی و انتقادی"

واکاوي ریشه‌هاي بحران و پیدایش جریان‌هاي افراطي خاورمیانه از منظر "واقع‌گرایی و انتقادی"

مهدی فرزی [1]

معاون فرهنگی و اجتماعی

دفتر نماینده ولی فقیه در استان کردستان

یکی از جریانهای افراطی خاورمیانه که از قرون میانه به مرور وارد اندیشهها و مذاهب اسلامی شده و خط فکری جدیدی را ایجاد کرده است، جنبشهای سلفیت و بنیادگرای اسلامی است که مروج آراء و عقاید جدید نمیشد، بلکه با تکیه بر ادبیات فقهی و کلامی، اندیشههای کهن موجود را به دلخواه بازخوانی و -به صورتی نو با کاربردی خوشنآمیز بازتعریف و تفسیر میکنند. همین جنبشهای افراطی در نظام بین الملل بهعنوان نیروهایی که در گذشته به حاشیه رانده شدهاند، با طرح ایده و ارزشهای نوین در پی ایجاد تغییر در ساختار و فرآیندهای بینالمللی، در صدد یافتن جایگاه برای خود هستند، که عملکردشان با نظریه انتقادی اشتراک دارد، که نقطه مقابل آنها قدرتهای بزرگ و حافظ وضع موجود در پی واکنش نسبت به آنها تحت عنوان مقابله با تروریسم، برمیآیند. در این پژوهش که با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به رشته تحریر درآمده و روش گردآوری دادههای آن فن کتابخانه‌ای است؛ با کاربرد رویکردهای "واقعگرایی و انتقادی"، عوامل داخلی و خارجی ریشههای بحران و پیدایش افراطگرایی در خاورمیانه را بررسی کرده و به دنبال اثبات این فرضیه هستیم که تقابل نظریه واقعگرایی در عمل قدرتهای بزرگ و نظریه انتقادی در عمل جریانهای افراطگرایی عامل ظهور و تشدید حرکتهای افراطی و بحران در خاورمیانه است.

واژگان اصلی: بحران، خاورمیانه، جهان اسلام، ترور، رویکرد انتقادی و واقعگرایی

1-

مقدمه

مدتهاست منطقه استراتژیک خاورمیانه صحنه آشوب و برخوردهای خوشنآمیز میان برخی دولتها و مخالفان آنها است. یکی از دلایل عمده بروز چنین خشونتهایی فعالیتها و اقدامات گروههای بنیادگرای سلفی در سطح منطقه میباشد. البته بنیادگرایی یا بازگشت به ارزشهای اصیل دینی باعث گرایش به خشونت نیست و لذا تمام گروههای بنیادگرا در پی اقدامات تروریستی و خوشنآمیز نیستند، بلکه گروههای خاصی نظیر القاعده، دولت اسلامی عراق و شام (داعش) و جبهه‌النصره و... با تکیه بر اندیشههای سلفی تکفیری و بعضاً تحت حمایت کشورهای فرامنطقهای بهویژه آمریکا و برخی قدرتهای منطقه از جمله اسرائیل و عربستان و... باعث ایجاد ناآرامی و آشوب میشوند. اکثر این گروههای تکفیری با نام اسلامی و به بهانه احیای اسلامی راستین، درصدد براندازی دولتهای ناهمسو و با هژمون جهانی میباشند. (رحیمی،

2) : 1393

سرعت عوامل بهوجودآمدن بحران و ظهور جنبشهای اسلامی معاصر و تشدید حرکتهای افراطی در سه دهه اخیر را نمیتوان در تحولات بینالمللی بهویژه در خاورمیانه را نادیده گرفت، بهواقع پس از رخداد فروپاشی

اتحاد جماهیر شوروی و از بین رفتن بلوک کمونیستی و ظهور جریان تکقطبی به رهبری قطب سرما یهداری، برای مدتها تمام مسائل بینالمللی صرفاً از زاویه نگاه دولتها و بهویژه قدرتهای بزرگ نگریده می‌شد و بسیاری از جنبشهای اجتماعی به حاشیه رانده شده بودند، تا اینکه در غرب بحثهای جدی درخصوص جهانی شدن و جهانی سازی آغاز گردید و از سوی دیگر همزمان حرکتهای تندروانه علیه غرب در شکل‌های گوناگون دینی، سیاسی، اقتصادی و محیط زیستی در حال شکلگیری بود. روشن است در چنین وضعیت ناهنجاری شکلگیری حرکت‌های نوین و بدیع، آن هم از نوع افراطگرایی دینی غیرقابل پیشبینی نبود. قدرتهای بزرگ که همواره از دریچه واقعگرایی به مسائل پرداخته و دهه‌های متمادی روی پدیده کمونیزم تمرکز کرده بود و مسائل بینالملل را از نگاه رویکرد واقعگرایی و مسائل قدرت و رقابت‌های نظامی میدیدند، پس از 11-سپتامبر 2001م خود را در برابر غافلگیری استراتژیکی همچون رشد ایدئولوژی متحجرانه و رادیکال یا فتند. با توجه به مطالب فوق میتوان دریافت که، تحلیل واقع‌بینانه از رویداد و مسائل بینالمللی تنها در گرو مطالعه رفتار دولتها نیست، بلکه بررسی همه جانبه رفتار و انگیزه‌های بازیگران غیردولتی بهویژه جریان‌های موجود و نهضت‌های مردمی و اسلامی نیز حائز اهمیت است. در این نوشتار تلاش شده است، ضمن بررسی شباهت و تفاوت‌های دیدگاه اسلام و نظریه انتقادی با در نظر گرفتن عوامل داخلی و خارجی با تاکید بر طرح خاورمیانه بزرگ، دلایل ریشه‌های بحران و ظهور و رشد افراط گرایی در خاورمیانه و جهان اسلام را بررسی کرده به اثبات این فرضیه پردازد که تقابل نظریه واقعگرایی در عمل قدرتهای بزرگ و نظریه انتقادی در عمل جریان‌های افراطگرایی عامل اصلی ایجاد بحران و تشدید افراطگرایی در منطقه خاورمیانه است، زیرا که جنبش‌های اسلامی، با تکیه بر ادبیات فقهی و کلامی، اندیشه‌های کهن موجود را به دلخواه خود بازخوانی و به صورتی نوین و با کاربردی خوشنآمیز بازتعریف و تفسیر میکنند و خواهان تغییر وضع موجود و پیدا کردن جایگاهی جدیدی برای خود هستند که در قالب نیروهای معارض وضع موجود ظاهر میگردند و سپس برای مقابله با جریان اصلی حاکم در عرصه جهانی به خشونت روی می‌آورند و این باعث گردیده تا قدرتهای بزرگ و حافظ وضع موجود در پی واکنش نسبت به جنبش‌های اسلامی تحت عنوان مقابله با تروریسم برآیند.

2- چارچوب نظری

منظور از چارچوب نظری همان نوع نگاه محقق به مساله تحقیق است که باعث تمرکز فکری پژوهشگر و حرکت وی در مسیر یک نظریه و پرهیز از کلی‌گویی و پراکنده‌گویی می‌باشد. بهواقع، هیچ کس جهان را همان‌گونه که هست تصور نمی‌کند، هم‌ما از پس پرد نظریه‌ها، پیشفرض‌ها و فرضیات به جهان می‌نگریم. از این منظر، مشاهده و تفسیر جداییناپذیرند، ما همزمان که به جهان نگاه میکنیم، درگیر معنیبخشی به آن میشویم. دلیل اهمیت نظریه نیز همین است که به واقعیت پراکنده‌ی بیشکل و مغشوش،

در این پژوهش تلاش می‌شود ضمن مقایسه و بررسی تقابل نظریه واقع‌گرایی و انتقادی و همچنین تفاوت و شباهت‌های دیدگاه اسلام و نظریه انتقادی در قالب چارچوب مشترک نظریه‌های «واقع‌گرایی و انتقادی» به بررسی و واکاوی عوامل داخلی و خارجی به‌وجود آمدن ریشه‌های بحران و ظهور و رشد افراط‌گرایی در خاورمیانه و جهان اسلام بپردازیم، به‌واقع هدف از انتخاب نظریات مذکور بدین دلیل است که این دو منظر توان توصیف بررسی دلایل ریشه‌های بحران در خاورمیانه و جهان اسلام را دارد و همین تقابل نظریه واقع‌گرایی در عمل قدرتهای بزرگ و نظریه انتقادی در عمل جریان‌های افراط‌گرایی به نوبه‌ی خود عامل اصلی ظهور و رشد ایدئولوژی متحجرانه و تشدید حرکتهای افراطی در این منطقه شده است، زیرا از یک سو نهضت و جریان‌های اسلامی خواهان تغییر وضع موجود و ایجاد توازن نوینی از قدرت هستند و در شکل - نیروهای معترض ظاهر می‌گردند و به‌عنوان یکی از عوامل اصلی ایجاد بحران در نظام بین‌المللی که قدرت‌های بزرگ غربی آن را براساس قدرت و منافع خود تعریف کرده‌اند، قرار گرفته‌اند و به عبارت دیگر قدرتهای بزرگ خواهان حفظ وضع موجود و دستیابی به منافع تعریف شده خود در منطقه هستند، اما در نقطه مقابل آنها جریان‌های افراطی مذکور خواهان برهم زدن وضع موجود و ایجاد بحران و پیداکردن جایگاه نوینی برای خود هستند.

3- تقابل پارادایم غالب سیاست بین‌الملل (واقع‌گرایی) با نظریه انتقادی

نظریه‌های روابط بین‌الملل به عنوان ابزارهای موثر و کارآمد، امکانات و ظرفیتهای گسترده‌ای را برای پژوهش مسایل، رخدادها و فرآیندهای بین‌المللی فراهم می‌سازند. در عین حال، تغییرات شتابان روابط بین‌المللی، افزایش فزاینده بازیگران غیردولتی و محیط سیال بین‌المللی، ضرورت بازنگری و ساخت نظریه‌های نوین بین‌المللی را مضاعف می‌سازد. در این میان یکی از تحولات موثر و فراگیر در روابط بین‌المللی که به نوبه خود آثار و پیامدهای متنوعی را به‌همراه داشته است، مربوط به حضور دین در عرصه‌های بین‌المللی و نقش‌آفرینی جنبش‌های دینی می‌باشد. حضور و گسترش جنبش‌های دینی و به‌ویژه تمایل به اسلام و اسلام‌گرایی در عرصه جهانی باعث گردیده تا نقش و اهمیت بازیگران غیردولتی با ویژگی‌های دینی و اسلامی و در نوع افراط‌گرایی افزایش یابد (Mearshymehr, 1995: 82). مهمترین اصل در سیاست خارجی کشورها مبحث قدرت‌طلبی است، بنابراین قدرت هم هدف و هم وسیله برای ادامه حیات است. (مورگنتا، 1374: 5-26) از دید واقع‌گرایان تأمین منافع ملی از مفاهیم اساسی در سیاست خارجی و دربرگیرنده همه هدف‌های ملی است. در این نظریه، منافع ملی به‌عنوان ابزار تجزیه و تحلیل و ارزیابی، متناسب با سیاست خارجی کشورها به کار میرود و در عمل ابزاری برای توجیه یا نکوهش سیاست‌هاست. (Rosenau،

با نگاهی کلی میتوان دریافت که اگر از این زاویه به مسائل بینالمللی نگاه کنیم، بسیاری از مسایل بهراحتی به حاشیه میروند، مثلاً اگر عامل قدرت را در نظر بگیریم که از مهمترین مقولات نظریه رئالیسم میباشد در این صورت حرکتها و نیروهای اسلامی، مقوله قدرت را در سطح بینالمللی از دو جهت مسأله‌دار میسازند. در یک مرحله که بهعنوان عامل بیرونی نظام بینالملل ظاهر شده و در پی نقد وضع موجود برمیآیند و از منظر قدرتهای حافظ وضع موجود عنصر آشوبساز محسوب میشوند و در مرحله دوم که با طرح ایدهها، ارزشها و تقاضاهای خود در پی تعریف نظم نوین و ارائه راه سوم و یافتن جایگاهی برای خود میباشند. (ستوده آرانی، 1389:578) زمانی که قدرت هژمون اساساً از طریق کاربرد زور در پی تحمیل نظم هژمونیک باشد در این حالت تلاش برای ایجاد نظم تحمیلی مسلط دو پیامد عمده را بههمراه دارد از یک سو امکان به کارگیری جنگ توسط قدرت هژمون را در نظام بینالملل را افزایش میدهد و از سوی دیگر نیروهای اجتماعی و سیاسی مخالف وضع موجود را تقویت میکند و بسترهای لازم را برای معارضة با نظام بینالملل را فراهم میسازد. برایناساس میتوان گفت که نهضتهای اسلامی بهعنوان نیروهای اجتماعی و مخالف وضع موجود در پی شکستن هر گونه نظم تحمیلی ظاهر میشوند و بازتاب آن در روابط بین الملل واکنش تهاجمی به نظم بینالمللی قدرتهای مسلط میباشد. (ایکنبری، 1382: 28-29)

درمقابل، نظریه انتقادی در روابط بینالملل معطوف به نقد روش شناسی، هستی شناسی و شناخت شناسی نظریه واقعگرایی است. جذابیت نظریه انتقادی مربوط به تأکید خاصی برآن دسته از مفاهیم و مؤلفه‌های نظری است که تاکنون به دلیل سلطه واقعگرایی به حاشیه رانده شده و یا فضای لازم را به دلیل شرایط محیطی جهت ورود به عرصه نظریهپردازی نداشته‌اند. (Lapid 1989:2-5)

از منظر نظریه انتقادی، ساختار و نظم بینالمللی تاریخمند بوده و ما باید آن را بهعنوان یک محصول تاریخی در نظر بگیریم. از این رو نظریه انتقادی ساختار قدرت جهانی را به چالش میطلبد و میپرسد که چگونه این نظم ایجاد شده و چرا صورتهای دیگر قدرت به حاشیه رانده شده‌اند. نظم موجود مبتنی بر بیعدالتی و نابرابری است و باید در پی تغییر و تحول در آن بود. (Burchill 1995:151)

متفکران نظریه انتقادی مانند: جان برتن، رابرت کاکس، ریچارد فاک، اندرو لیک لیتز بر نابرابری ساختاری در روابط بینالملل تأکید دارند و در پی ارائه راه سوم یعنی فایق آمدن بر تنگناهای مفهومی و مسایل بینالمللی هستند. کاکس در بحث درباره تناقضات نظام درونی نظم موجود بینالمللی به جنبشهای اجتماعی اشاره دارد که میتوانند از این تناقضات برای پیشبرد چالشهایی کارآمد علیه آن استفاده

کنند و به نظم جهانی عادلانه‌تر دست یابند. اینها به بیان استفن گیل، نیروهای ضد هژمونیکی هستند که ترتیبات سیاسی و نهادی مسلط را به چالش میکشند. برای این چالش لازم است (ضد هژمونی) به شکل مجموعه‌ای از ارزشها، مفاهیم و ملاحظات بدیل شکل بگیرد، نیروهای ضد هژمونیک ماهیت کاملاً مشخصی ندارند و ممکن است، مترقی یا روند غیرمترقیانه داشته باشند، که افراطگرایی دینی شکل غیرمترقیانه این عملکرد میباشد. به واقع نظریه‌پردازان انتقادی صراحاً سیاسیاند، یعنی ایدئولوژی مترقیانه خود در زمینه‌های را مورد دفاع قرار میدهند و آن را اشاعه میدهند. (مشیرزاده، 1388:247)

نهضتهای اسلامی در پی تعریف نوینی از ساختار قدرت و ماهیت آن در سطح نظام بینالملل میباشند. اگر ساختار نظام بینالملل را با توجه به نحوه توزیع قدرت میان بازیگران اصلی روابط بینالمللی تعریف نماییم نهضتها و نیروهای اسلامی خواستار توزیع مجدد قدرت و نظم نوین آن در سطح نظام بین الملل هستند و در صورتی که ساختار نظام بینالملل را معطوف به قواعد تواناییها بدانیم نهضتهای اسلامی قواعد و هنجارهای موجود بینالمللی را به چالش میطلبند و بسیاری از آنها را تبعیضآمیز و ناعادلانه میدانند. (ستوده آرانی، 1389، 577) بهواقع جذابیت نظریه انتقادی مربوط به تأکید خاصی برآن دسته از مفاهیم و مولفههای نظری است که تاکنون به دلیل سلطه‌ی واقعگرایی به حاشیه رانده شده و یا فضای لازم را به دلیل شرایط محیطی جهت ورود به عرصه نظریه‌پردازی نداشته‌اند. (قاسمی، 1386: 15)

4- وجه اشتراک و تمایز دیدگاه دین اسلام و نظریه انتقادی

مفروضات و اصول هستی‌شناختی دیدگاه انتقادی نسبت متفاوتی با اصول هستی‌شناسی اسلامی دارند که طبق آن واقعیت و سرشت انسانی ماهیتی تاریخی و تغییرپذیر ندارد به‌ویژه ذات و فطرت انسانی پدیده‌های تاریخی و تغییرپذیر نیست، اگرچه انسان ممکن است از فطرات انسانی و خدایی خود منحرف شود. همچنین براساس اصالت فرد و جامعه، انسان تحت تأثیر اجتماع و فرهنگ قرار گرفته و شخصیت او در جامعه شکل میگیرد. اما هر دو نظریه به نقد وضع موجود پرداخته و وضع مطلوبی را ترسیم میکنند که بشریت و جامعه انسانی باید به آن دست یابد. از اینرو هر دو نظریه بر رهایی انسان از ساختارهای سلطه و برابری و عدالت در چارچوب یک اجتماع سیاسی و اخلاقی که فراتر از دولت- ملت می‌رود، تأکید می‌ورزند. اما معنا و مفهوم رهایی، چگونگی دستیابی به آن و هم‌چنین ماهیت اجتماع سیاسی _ اخلاقی فراملی در نظریه انتقادی و رویکرد اسلامی متفاوت است، رهایی در نظریه انتقادی به معنای آزادی و خودمختاری مطلق انسان است، ولی در اسلام به معنای رهایی از نفس و نفسانیت خداگونه شدن و رسیدن به تعالی و سعادت این جهان و آن جهان است. (دهقانی فیروزآبادی، 1389: 124) دوم، هر دو رویکرد انتقادی و اسلامی بر نقش اخلاق در روابط بینالملل تأکید می‌ورزند. به‌گونه‌ای که نظریه انتقادی بر لزوم رعایت

اخلاق هنجاري در روابط بينالملل تأکید ميورزد و برقراري عدالت، مساوات و به رسميت شناختن تنوع فرهنگي، تفاوتهاي انساني و منافع بشري به جاي منافع ملي را ضروري ميداند. ولي در اينجا نيز نظريه انتقادي از نظريه اسلامي روابط بينالملل متمایز و متفاوت است. چون نظريه انتقادي بر اخلاق مسئوليت به معنای پذيرش عواقب و پیامدهای رفتار انسان و دولتها در جامعه جهانی استوار است. (مشيرزاده، 1385: 239-241) اما اسلام به اخلاق غايي که متضمن ادعاهای حقيقت و ارزشهای مطلق و تغييرناپذير فرازماني، فرامكاني و فراتاريخي است اعتقاد دارد.

سوم، نظريه انتقادي نيز مانند رويکرد اسلامي، عقلانيت را تنها محدود به عقلانيت ابزاري نمیکند. افزون بر اين، مهمترين عامل انحراف مدرنيته از آرمانهای روشنگري را غلبه و هژموني بلامنازع عقل ابزاري ميدانند. از اينرو، بازيايي عقل ارتباطي و انتقادي را يک ضرورت اجتنابناپذير ميداند. البته اگر چه اسلام نيز به تکثر عقلاني و عقلانيتهاي غيرابزاري اعتقاد دارد ولي اين دو را يکسان نيستند. زيرا اسلام علاوه بر عقل معاش به عقل معاد باور دارد که در نظريه انتقادي مور توجه قرار نميگيرد. در مجموع معرفتشناسي و روششناسي نظريه انتقادي از چند جهت با معرفتشناسي اسلامي متمایز است. اولاً مستلزم انکار معرفت و حيايي است، ثانياً، امکان معرفت عيني را انکار ميکند، ثالثاً نوعي نسيبگرايي معرفتي را تصديق ميکند، رابعاً وجود حقيقت مطلق را انکار ميکند. (دهقاني فيروزآبادي، 1389: 125-126)

اصولاً گروههاي سلفي به دنبال تعامل با نظام جهاني نبوده و ماييل به چالش کشاندن آن ميباشند. براي آنها تعامل با اين نظام به معنای مشروعيت بخشيدن به نظام حاکم ملت_کشوري است. به عنوان مثال در ميان لايههاي مختلف رهبران تندروي عرب، گرايش شديدي مشاهده ميشود که نظام حاکم و ستفالي مبتني بر حاکميت ملت_کشورها را کاملاً غربي و مصنوع انساني و بنا بر اين غيراسلامي ميدانند (احتشامي، 1389: 65) از نگاه رويکردهای افراطگراي اسلامي روابط بينالملل ستيزي و مناقشهایميز است. تلاش دولت اسلامي براي دعوت افراد بشر به پذيرش دين اسلام با مخالفت و مقابله سردمداران دارالکفر مواجه ميشود. اين امر به مناقشه دائم و مستمر بين دارالاسلام و دارالکفر ميانجامد که نهايتاً ممکن است به جنگ بين دوطرف بيانجامد. اين جنگ به دو صورت جهاد ابتدائي و جهاد دفاعي تحقق مييابد. (شیکه کُردِي زبان رووداو، 2014)

5- چالشها و موانع ساختاري داخلي ريشههاي بحران در خاورميانه

با توجه به رخدادهاي 11 سپتامبر 2001م و با پايان قرن بيستم و در امتداد آن در قرن بيست ويکم ما

شاهد تنازع خشونتاً‌میز طولانی و متناوب بین نیروهای افراطگرایی چون القاعده و غرب و بهویژه ایالات متحده هستیم. (احتشامی، 1389: 72) با نگاه به گذشته، وقوع چند رخداد همچون عقبنشینی بالاجبار نیروهای شوروی سابق از افغانستان در سال 1989م و پایان جنگ سرد در سال 1990م و حملات 11 سپتامبر 2001م و اخیراً ظهور و رشد فعالیتهای خشونتاً‌میز گروه دولت اسلامی عراق و شام (داعش) و جبهه‌النصره و سایر گروههای افراطی دیگر در برخی کشورهای خاورمیانه، موجب شد تا توجه جهانی نسبت به اسلامگرایی افراطی (سلفی) به عنوان یک نیروی فراسرزمینی معطوف شود. نیرویی که میتواند جریان عادی بینالمللی را مشوش سازد.

با این وجود خیلی ساده‌انگارانه است که شدت یافتن تنشهای بینالمللی را فقط و تنها حاصل ظهور گروههای افراطی مسلمان در گردونه روابط اسلامی_غربی ببینیم. عوامل شکلگیری بنیادگرایی در خاورمیانه و آفریقا از دو بعد داخلی و بینالمللی قابل بررسی است. در بعد داخلی که مربوط به خود کشورهای محل فعالیت این گروه هاست، به عواملی همچون عدم ثبات و ضعف قدرت سیاسی در کشورهای منشأ افراطگری، مورد دوم تنوع، تکثر و منفک بودن هویت‌های قومی-مذهبی، و همچنین بازخوانی و تفسیر اشتباه از آموزه‌های دینی، نقش و تاثیرات قدرتهای فرامنطقهای و منطقه‌ای در حمایت از آنها و موارد دیگر میتوان اشاره کرد. اما در بعد خارجی نیز راهبرد طرح خاورمیانه بزرگ و نقش قدرتهای بزرگ در شکلگیری گروههای بنیادگرا قابل تأمل است. رادیکال‌های اسلامی از آنجا که مبانی نظام بینالملل را پذیرفتنی میدانند آن را براساس بیعدالتی و ظلم میبینند پیوسته آن را رد و انکار میکنند. از -اینرو با فراهم آوردن همه ابزارها برای به چالش کشیدن این نظام تلاش میکنند که پایه‌های نظام بین -الملل را تضعیف کرده و سرانجام آن را از بین ببرند. تقسیم جهان به دارالاسلام و دارالحرب را می توان از مبانی این گونه اندیشه‌ها دانست که در افراطگرایی اسلامی ریشه‌های بنیادین دارد.

تمامی این موارد را در بعد نظری هم میتوان بررسی کرد و آن را در چارچوب تقابل نظریه‌های واقعگرایی قدرتهای بزرگ از وقتی که با طرح خاورمیانه بزرگ در صدد اصلاحات ظاهری برای دموکراسی قدم پیش گذاشته، اگر چه این طرح را در قالب گفتمان آرمانگرایی ارائه دادند، اما همچنان بر پیشبرد منافع واقعی خود اصرار میورزیدند. در مقابل افراطگرایان، با برداشتهای انتقادی از تمام مسائل داخلی و بینالمللی در صدد تغییر به روش خشونتاً‌میز اقدام کرده و میکنند که نمونه بارز آن را میتوان در ظهور و فعالیتهای گروه دولت اسلامی عراق و شام (داعش) و جبهه‌النصره و سایر گروههای تندرو دیگر در منطقه خاورمیانه و جهان اسلام دانست. در اینجا به عوامل داخلی و سپس به عوامل خارجی ریشه‌های بحران در خاورمیانه و جهان اسلام و تشدید افراطگرایی در منطقه به تفصیل خواهیم پرداخت.

1-5- عدم ثبات و ضعف قدرت سياسي در كشورهاي منشأ افراطگري

وجه اشتراك كشورهاي كه آلوده فعاليت گروههاي افراطي هستند، عدم ثبات، ضعف قدرت سياسي و انحصار اقتدارگرايي است كه باعث پيدايش و رشد افراطگرايي در اين مناطق شده است. عمده اين كشورها سالهاست كه با بحران مشروعيت و ثبات سياسي روبهرو بوده‌اند و اين خود زمينه مناسب را براي شكلگيري و فعاليت گروههاي بنيادگرا فراهم مي‌كند.

پس از فروپاشي امپراطوري عثماني و كسب استقلال ملتهاي عربي، رژيمهاي سياسي گوناگوني برخاورميانه عربي حاكم شدند پادشاهيهاي خانداني و شبه مشروطه جمهوريهاي مادام‌العمر مبتني بر كودتاي نظامي افسران آزاد و رژيمهاي تك حزبي اقتدارگرا به سه گونه اصلي دولت در اين منطقه تبديل گرديده و سنتگرايي قبيلهاي، ناسيوناليسم عربي و سوسياليسم و اخيراً نو ليبراليسم گفتمانهاي حاكم بر عرصه سياست و اقتصاد اين كشورها در چند دهه اخير بوده است. با وجود تفاوتهاي ساخت و گفتمانهاي سياسي، وجه مشترك اين دولتها نوسازي اقتدارگرايانه و حاكميتهاي مبتني بر سلطه قبيله، حزب و اليگارشي نظامي ميباشد. (جوانپور و ديگران، 1390: 80) بر اين مبنا سنت و ستفالي مبناي تأسيس دولت_ ملت و شكلگيري دولتهاي ملي خاورميانه نبوده و نظامهاي پادشاهي، با تمايلات قبيلهاي و عشيرههاي قرن‌ها منطق سياست و حكومت در اين منطقه بوده است. (مارتين، 1383: 141) اقتدارگرايي به هنجاري عملي در سياست كشورهاي عربي تبديل شد كه حتي با ورود اين حوزه تمدني به فضاي ناسيوناليسم (پس از فروپاشي امپراطوري عثماني) ترك نشده و به‌صورت نظامهاي ملي اقتدارگرا نمايان شد. (افتخاري، 1391: 52) پس همانطور كه اشاره شد، فقدان ثبات و تساهل سياسي، انحصارگرايي سياسي و اقتدارگرايي بروكراتيک، بافت سنتي و قومي فرسودگي و عدم گردش نخبگان است كه باعث پيدايش و رشد افراطگرايي در اين مناطق شده است. اكثريت اين كشورها سالهاست كه با بحران مشروعيت و ثبات سياسي روبهرو بوده‌اند و اين خود زمينه مناسب را براي شكلگيري و فعاليت گروههاي بنيادگرا فراهم مي‌كند.

2-5- تنوع، تكثُر و منفك بودن هويتهاي قومي- مذهبي

در كليله كشورهايي كه افراطگرايي زمينه رشد و فعاليت را پيدا کرده است، شاهد نوعي تنوع قوميتي و مذهبي هستيم. البته ذكر اين نکته نيز ضروري است كه تنوع قوميتي و مذهبي خود به تنهائي نميتواند عاملي براي ظهور بنيادگرايي در نظر گرفته شود، بلكه اين عامل در كنار عوامل ديگري همچون فقر و توسعه نيافتگي اقتصادي و فرهنگي، زمينه را براي رشد اين گروهها ايجاد کرده است. به‌طور مسلم آنچه كه كشورهاي عربي منطقه شمال آفريقا را به سمت افراطگرايي سوق داد، مجموعه‌اي از عوامل در برگرينده

اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مختلفی است. به نظر برخی تحلیلگران، زنگ چنين حرکتهایي از سالهاي قبل در خاورميانه به صدا در آمده بود، افزايش ميزان بيکاري و تورم، گسترش حاشيه نشيني و فساد گسترده اقتصادي در کنار ساختار اجتماعي ناپايدار و درهمتنيده، بافت سنتي و قومي، مناسبات قومي_ عشيره‌اي تبعيض‌آمیز، تصميمگيري شخصي، استيلاي فرهنگ قبيله‌اي و پاتريمونيالستي حاکم بر مردم خاورميانه و همچنين پذيرش اصل شيخوخيت و گرايشات کاريزماتيک که با آمريت همراه است، از ويژگيهاي بارز اين کشورها بود که بستر و زمينه خشونتگرایی را در منطقه خاورميانه فراهم آورده است.

5-3- بازخواني و تفسير اشتباه از آموزه‌هاي ديني

يکي از مهمترين عوامل گسترش بنيادگرایی در خاورميانه و آفريقا را ميتوان برداشت نادرست اين گروه‌ها از آموزه‌هاي ديني دانست. رهبران فکري اين گروه‌ها با استدلال نادرست سعي در بازگشت به مباني اصيل و اوليه اسلامي دارند، با مظاهر مدرنيته که اصولاً با مباني ديني تضادي ندارد، نيز مقابله ميکنند. مخالفت با تحصيل زنان، تبعيض جنسيتي و اعتقاد غلط به تعلق زنان به حوزه‌ي خصوصي و حريم خانه و خانواده و همچنين ضديت با پيروان ديگر مذاهب اسلامي و ساير اديان نمونه‌هاي آشکار از تفسير نادرست آموزه‌هاي ديني است. (سایت کُردي، medikan، 2013) افراطگرایی ديني از ريشه‌هاي برترپلبي ديني در برخي گرايش‌هاي ديني سرچشمه گرفته که به طرد و تکفير ديگران پرداخته و آنها را که غير از خود باشند، مستحق مرگ و نابودي تلقي ميکنند. البته قرائت‌هاي تندروانه ديني و به عبارت ديگر تفسير خشونت‌آمیز از دين تنها مختص به قرائت‌هاي موجود از دين اسلام نيست. نخست برخي از اين قرائت‌ها را ميتوان از پيروان دين يهود پيدا کرد. برخي از يهوديان تندرو که به جديت قائل به افضليت قوم يهود بر ديگر قوم‌ها هستند، از دين يهود تفسيرهاي متعصبانه، خشک و خشونت باري را ارائه کردند. اين رخداد در مسيحيت نيز روي داد. تفسيرهاي ارتدوکسي و تندروانه از مسيحيت در يهود از يکسو و در برابر مسلمانان از سوي ديگر موجب گرايش‌هاي بسيار تندي در مسيحيت گرديد که نمود جدي آن را ميتوان در جنگ‌هاي صليبي عليه مسلمانان در جلوه نوين آن در اعلام جنگ صليبي نوين از سوي يوش رييس جمهور آمريکا پس از 11 سپتامبر 2001م مشاهده کرد. (کلهر، 1389: 600)

درنتيجه ميتوان گفت نوعي خشونتگرایی ديني با صبغه غلبه بر ديگران به جهت پذيرفتن اندیشه ديني توسط آنها سابقه‌اي ديرينه دارد و ادياني چون مسيحيت نيز آکنده از اين رهيافته‌ها و رويکردها هستند، اما در اسلام قرائت‌هاي تندروانه از افراي چون ابنتيميه آغاز ميشود. گرايش ابنتيميه به تحمیل اسلام به ديگران و از بين بردن هر آن کس که غير از او مياندشیده است در آثار و نوشته‌هايش به خوبي پيدااست و از اينرو جهاد براي او بر هر امر ديگري مقدم است. (همان 601-602)

اعتقاد به جهاد و باور به این که جهاد یک وظیفه دینی و الهی است در میان مسلمانان ریشه به قدمت خود اسلام دارد هر چند باید که تفسیرهای متفاوتی از جهاد وجود دارد و هریک از فرقه‌های درون دین -اسلام جهاد را به گونه خاصی تفسیر میکنند، اما در میان دو گروه اصلی مسلمانان یعنی شیعیان و سنی ها، جهاد جایگاه ویژه‌ای دارد، با این وصف میتوان سه دیدگاه کلی را در این باب مطرح کرد: نخست تعریف رادیکال از جهاد است که آن را تنها یک منازعه نظامی و فیزیکی بین مسلمانان و کفار میدانند. دوم تعریف محافظه کارانه از جهاد است که مطابق آن جهاد نوعی نزاع علیه کفر و کفار به طور کلی است. این نوع نزاع ضرورتاً، نزاعی نظامی نیست و میتواند تجلیات گوناگونی داشته باشد در میان آنها دعوت نیز میتواند باشد، یک تعریف معتدلتر و تا اندازه‌ای یک تعریف اسرار آمیز و صوفیگرا که مبتنی برتحلیل زبان شناسانه از واژه جهاد (تلاش کردن) است تا آن را از مدلول نظامیاش متمایز کند. مطابق این دیدگاه تعریف جهاد، تلاش فردی یک مسلمان برای نظام بخشیدن به روح و نفس اوست. (Bar, 2007:7)

بدیهی است که تعریف رادیکال از جهاد موجب گردیده است که اسلام در نظام بینالملل چهره‌ای خشونت بار به خود گرفته و دستکم دیگر تجلیات مهرورزانه اسلام را تحت شعاع خود قرار دهد. دیگر دیدگاهها نیز به انحاء گوناگون انتقاداتی را به دیدگاه تندروانه و رادیکالیسم وارد کرده‌اند، ولی از آنجا که نسل جوان پیوسته با انرژی متراکم و احساسات هیجانی با مسائل برخورد میکنند، دیدگاه رادیکال از جهاد توانسته جمعی از جمعیت جوانان جهان اسلام و حتی کل جهان را متوجه خود نماید نظیر آنچه که در مورد گروه دولت اسلامی عراق و شام موسوم به (داعش) در منطقه خاورمیانه اتفاق افتاده و میفتد که باید نسبت به هسته‌های خاموش این گروه در بین جوانان هیجانی هوشیار بود. (سایت کُردي، knewsdaily، 2014)

4-5- نقش و تاثیرات قدرتهای فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای

اگرچه گروه‌های بنیادگرا نقش قدرتهای خارجی و استعماری را در شکلگیری و فعالیت خود انکار میکنند، اما شواهدی در دست است که نشان میدهد، برخی قدرتهای خارجی به لحاظ مالی و تسلیحاتی این گروهها را مورد حمایت خود قرار داده‌اند. مثلاً: نقش آمریکا در فروش سلاح به گروه تندرو دولت اسلامی عراق و شام (داعش) و یا خرید نفت به قیمتی پایینتر از این گروه در خاورمیانه که از منابع اصلی درآمدزایی برای این کشور است را کسی نمیتواند انکار کند، از این بارزتر، نقش عربستان به عنوان یک قدرت منطقه‌ای در پیدایش و تقویت افراطگرایی قابل تأمل است. برای مثال در تلاش جهانی برای یافتن علل تروریسم "دور گلد" بهعنوان سفیر پیشین اسرائیل در سازمان ملل متحد و کارشناس استراتژی خاورمیانه پرده از نقش عربستان سعودی، یکی از همراهان نزدیک ایالات متحده آمریکا در حمایت از تروریسم بر

میدارد. دکتر گلد در کتاب "قلمرو نفت : چگونه عربستان از تروریسم جهانی حمایت میکند ؟" با استفاده از مدارک منتشر نشده خود ثابت میکند که ارتباطاتی بین موج کنونی تروریسم و ایدئولوژی تنفر که در مساجد و مدارس عربستان سعودی تدریس میشود وجود دارد. او معتقد است دولت سعودی شدیداً تحت تأثیر یک فرقه ساختگی به نام وهابیت قرار دارد و همین امر سبب شده تا به حمایت از تروریسم در خاورمیانه، اروپا، ایالات متحده و سراسر جهان بپردازد، گلد میگوید ثابت کند که عملیات تروریستی 11 سپتامبر تنها یک نمونه غمانگیز از گسترش تروریسمی است که در عربستان سعودی متولد و پرورش یافته و مجریان آن به راحتی در جامعه بینالمللی آزاد و رها زندگی میکنند. او معتقد است یک مجموعه وسیع نظامی و مالی به همراه یک ایدئولوژی محرک، موج جدید تروریسم را به وجود آورده و افراد را ترغیب میکند، تا جان خود را قربانی اهداف تروریستی کرده و به عملیات انتحاری دست بزنند. نویسنده معتقد است دستور العمل این اقدامات در عربستان سعودی و تحت نظارت فرقه‌های به نام وهابیت تدوین شده و سپس توسط پیروان آن اجرا میشود. او در ادامه مباحث خود به این موضوع میپردازد که چگونه روحانیون آنها از حملات 11 سپتامبر آزادانه در تألیفات خود حمایت میکنند. (دور گلد، 2004: 39-40) به واقع قدرتهای بزرگ با ایجاد بستر و حمایت از افراطگرایی مذهبی در خاورمیانه در صدد پایین آوردن خطرات و ایجاد امنیت در غرب هستند و با دامن زدن به این بحران توجه جامعه جهانی و افکار عمومی به چالشهای داخلی برای تامین امنیت جلب میشود، به عبارت دیگر قدرتهای بزرگ با به وجود آوردن ابزار فشار بر روی برخی قدرتهای ضعیفتر جهت منافع قدرتهای دیگر نقشآفرینی میکنند، نمونه موردی میتوان تحریک ترکیه از سوی آمریکا جهت فشار ترکیه بر اقلیم کُردستان عراق و سوریه را مثال زد. پس نقش قدرتهای بزرگ در کنار قدرتهای منطقهای به نوبه خود یکی از عوامل تاثیرگذار داخلی در ظهور و رشد افراطگرایی در خاورمیانه میباشد.

6- راهبرد طرح خاورمیانه بزرگ، علل خارجی ریشه‌های بحران در منطقه

آمریکا ساختارهای داخلی کشورهای منطقه را خاستگاه تهدید علیه امنیت ملی خود و امنیت بینالمللی تلقی میکند، در واقع هدف این کشور تحت تأثیر قرار دادن و کنترل ساختارهای داخلی کشورهای خاورمیانه است و این مهم را از طریق تغییر ایده‌ها و اندیشه‌ها به انجام میرساند. براین اساس آمریکا عرصه گسترده‌ای از مهندسی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را در دولتها دنبال میکند، این در حالی است که کشورهای منطقه، نقاط ضعف و آسیبپذیریهای ساختاری عمده‌ای دارند که آنها را مستعد بیثباتی می‌کند. با وقوع حادثه 11 سپتامبر، آمریکا ایجاد اصلاحات در کشورهای خاورمیانه را سر لوحه برنامه خود در قالب طرح خاورمیانه بزرگ قرار داد، این طرح طی سال 2002م و در قالب رویکردی به ظاهر اجتماعی، اما به شدت سیاسی امنیتی در دستور کار سیاست خارجی آمریکا قرار گرفت. (احتشامی، 1389: 74)

- از نظر سیاستمداران آمریکایی ساختار سیاسی موجود در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا علاوه بر به وجود آوردن چالشهای فرهنگی- ایدئولوژیکی و همچنین سیاسی از جمله اسلامگرایی، موجد شرایط اقتصادی نابسامان نیز شده است که هیچگونه نسبتی با اقتصاد آزاد ندارد، ضمن اینکه نظامهای سیاسی منطقه خود منبع فساد اقتصادی نیز محسوب میشوند، بنابراین ساماندهی به اوضاع اقتصادی و ارتقا سطح رفاه عمومی نیز در کنار ثبات سیاسی مورد توجه سیاستمداران آمریکایی قرار دارد، چرا که از این دیدگاه، نارضایتی مردم منطقه از وضعیت اقتصادی جوامع خود، یکی از دلایل مخالفت با آمریکا است. (سلیمانی پورلک، 1390: 242)

آمریکا در پی حملات 11 سپتامبر، خاورمیانه را یکی از مراکز اصلی تهدید علیه منافع خود تلقی نمود و آن را به عنوان محل رشد و گسترش بنیادگرایی در کانون حملات تهاجمی اصلاحات قرار داد. از نگاه تصمیم گیرندگان کاخ سفید، ویژگیهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خاورمیانه، دشمنی علیه آمریکا و منافع جهانی آن را تداوم میبخشد و تهدید علیه منافع جهانی این کشور را در پی دارد و لذا تغییر در این ویژگیها میتواند زمینههای تهدیدات مورد نظر آمریکا را از میان برداشته و یا کاهش دهد. (پوراحمدی: 324) طرح خاورمیانه بزرگ برای نخستین بار در دسامبر 2002م توسط کالین پاول مطرح گردید و به طور همزمان تأسیس بنیاد «آمریکن اینتر پرایز» را اعلام کرد که «دیک چنی» از شناخته شدهترین چهرههای وابسته به آن است. این مؤسسه در واشنگتن دیسی دایر شد و زیر لوای نامهایی چون گسترش دموکراسی و آزادی اقدام به ارائه انگارهها و دستور کارها مینماید و در زمان حکومت جورج دبلیو بوش نیمی از پرسنل عالیرتبه دولت بوش با این بنیاد همکاری میکردند. کسانی چون مایکل لدین، ریچارد پِرل، جیمز وولسی و بسیاری دیگر از سیاست گذاران آمریکایی در این بنیاد فعالیت کرده و سیاستهای خاورمیانهای دولت محافظهکار آمریکا را طرحریزی میکردند. همین تیم پروژه «طرح برای یک قرن جدید آمریکایی» را برای دولت بوش تنظیم کرد و در بعد رسانه‌های شبکهها و مجلاتی چون فاکس نیوز، نشنال رویو، نیو پابلیک، ویکلی استاندارد و چندین هفتهنامه و فصلنامه و مؤسسه تحقیقاتی دیگر در مدار فکری آن قرار گرفتند. در این حلقه فکری کسانی چون لنواشتراس (فیلسوف سیاسی یهودی-آلمانی) با همکاری هانا آرنت در دانشگاه شیکاگو قرار دارند و از نظر فلسفه سیاسی نئوکانتیهای آمریکایی را تقویت میکنند. اندیشه اشتراوس برای پایه فکری بنا نهاده شده است، که دموکراسی غربی با الهام از اندیشههای یونانی و تقسیم گیتی به «خیر و شر» نجاتدهنده جهان میباشد. بنابراین باید دموکراسی غرب بر جهان غلبه کند و یا جهان در حالت بیروحي و بربریت باقی خواهند ماند، بنابراین دموکراسی غربی حتی اگر لازم باشد باید به زور اسلحه در کشورهای جهان حاکمیت یابد. (همان: 245)

پس از 11 سپتامبر دولت بوش خود را متعهد برای حمایت از حقوق فردی یا به قول دولت بوش، کرامت

انسانی میدانست که آشکارا در سخنرانی سالیانه بوش در ژانویه 2002م و همچنین در سند سپتامبر 2002م مربوط به راهبرد امنیت ملی آمریکا به چشم میخورد. نگرشی در نوحافظهکاران وجود دارد که گسترش دموکراسی موجب کاهش رشد افراطگرایی اسلامی و تروریسم میشود. آنها معتقدند بنیادگرایان اسلامی به دلیل آنکه در جوامع استبدادی خود نتوانسته‌اند به خواسته‌های مدنی خود دست یا بند به سمت فعالیت‌های تروریستی روی آورده‌اند و دموکراتیک کردن جوامع آنها میتواند فعالیت‌های تروریستی که تهدیدی برای امنیت آمریکا محسوب میشود را کاهش دهد و باعث کاهش تضاد و دشمنی آنها با آمریکا و نزدیکی بیشتر با ارزش‌های آمریکایی شود. (اردلان، 1391: 88)

اطهارات جورج بوش در سخنرانی سالانه ژانویه سال ۲۰۰۴م در کنگره آمریکا، مبین همین ارتباط میان مبارزه با تروریسم و دموکراتیزه کردن خاورمیانه است، وی تأکید کرد: «تا زمانی که خاورمیانه، منطقه‌ای استبدادزده و مملو از خشم و ناامیدی باشد، همچنان به پرورش مردان و جنبش‌هایی خواهد پرداخت که امنیت آمریکا و دوستان ما را تهدید میکنند. به همین علت است که آمریکا راهبرد ترویج آزادی در خاورمیانه بزرگ را دنبال می‌کند. (میرترابی، 1387: 50)

خاورمیانه بزرگ شامل مجموعه کشورهای با یک پیوستگی جغرافیایی است، که اسلام وجه مشترک آنهاست. خاورمیانه بزرگ از دیدگاه آمریکا پنج زیرمجموعه دارد:

1. غرب مدیترانه (الجزایر، لیبی، موریتانی، مراکش و تونس) ،

2. شرق مدیترانه (قبرس، مصر، رژیم اشغالگر، اردن، لبنان، سوریه و ترکیه) ،

3. خلیج فارس (دولتهای شورایی همکاری خلیج فارس، ایران، عراق و یمن) ،

4. جنوب آسیا (افغانستان و پاکستان) ،

5. آسیای مرکزی و قفقاز (ازبکستان، قزاقستان، ترکمنستان، قرقیزستان، تاجیکستان، آذربایجان، گرجستان و ارمنستان).

درواقع جهان اسلام در طرح خاورمیانه بزرگ خلاصه شده است. (سیمبر و دیگران، 1390: 8) طرح خاورمیانه بزرگ نه یک طرح مستقل بلکه بخشی از راهبرد کلان امنیت ملی ایالات متحده آمریکا برای استقرار یک نظم

لیبرالیستی بینالمللی در منطقه خاورمیانه و استمرار آن در سطح جهانی است. (واعظی، 1388: 712)

با توجه به ابعاد اهمیت منطقه خاورمیانه، آمریکا تلاش مینماید طرحهای استراتژیک خود را در منطقه از جهان بازتعریف و به مورد اجرا گذارد، طرح خاورمیانه بزرگ در این چارچوب شکل گرفت. با وقوع حادثه 11 سپتامبر، کاخ سفید با هدف تغییر در حاکمان سنتی خاورمیانه و هویتسازی جدید وارد عمل شد درواقع، آمریکا در این مقطع خود را در جهانی به ناگهان خطرناکتر شده احساس کرد، در نتیجه پیگیری طرح خاورمیانه بزرگ با هدف اصلاحات سیاسی_اجتماعی و دموکراسیسازی در منطقه مورد توجه جدی ایالات متحده قرار گرفت. گزارشهای سال های 2002 و 2003م توسعه انسانی جهان عرب نتیجه میگیرند که براساس تحقیقات انجام شده این منطقه از کسری آزادی، اشتغال، توانمندی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زنان رنج میبرد. هدف طرح خاورمیانه بزرگ، از بین بردن این عوامل اعلام شده بود. پس از 11 سپتامبر اهداف دراز مدت امنیتی و اقتصادی ایالات متحده در خاورمیانه منجر به اشغال افغانستان و عراق گردید بهرغم مشکلات جدی آمریکا در عراق و افغانستان عملیاتی شدن طرح خاورمیانه بزرگ کماکان در دستور کار آمریکا قرار داشت و پیگیری میشد درعینحال عدم اشراف و توجه طراحان سیاست خاورمیانه بزرگ به عوامل جامعه شناختی در منطقه تأثیرات شگرفی را برسرنوشت طرح مزبور برجای گذاشت. (متقی و دیگران، 1390: 1390)

هر چند آمریکا برآن بود که در طرح خاورمیانه بزرگ خود مشوق جریان دموکراسی در خاورمیانه است. اما از آنجا که یکی از اهداف این طرح مبارزه با جریانات بنیادگرایی اسلامی است موضع آمریکا قابل تردید و بدبینانه به نظر میرسید. گذشته از آن، دولتهای اقتدارگرای منطقه همیشه با توجه به حساسیت آمریکا و کشورهای اروپایی به مسأله بنیادگرایی اسلامی، با مرتبط ساختن این جریان با تروریسم و مبارزه با غرب، مانع مشارکت گروههای اسلامی میانهرو و به تعبیری اسلامگرایان لیبرال در فرآیند سیاسی و مشارکت پارلمانی شده است. از سوی دیگر، طرحهای هر از چندگاه ایالات متحده برای گسترش دموکراسی و توسعه اقتصادی در خاورمیانه نیز جنبههای امنیتی داشته و هدف آن مقابله با چالشهای امنیتی مخالف غرب و آمریکا هم چون کمونیسم یا رادیکالیسم بنیادگرایان گروههایی چون القاعده و نظایر آن بوده است. با مهار این چالشها نیز، طرحهای جانبی همچون اتحاد برای پیشرفت جاناف کندي و یا طرح خاورمیانه بزرگ جورج بوش برای پیشبرد دموکراسی و توسعه اقتصادی بهتدریج در برابر فشار دولتهای اقتدارگرای متحد غرب به فراموشی سپرده میشده است. (احمدی، 1391: 265-266)

در مجموع شرایط داخلی کشورهای منطقه، مقامات آمریکایی را به این نتیجه رسانده است که تنها راه حل ایجاد تغییرات بنیادین در ساختار سیاسی_فرهنگی این کشورها است، چرا که از این دیدگاه ماهیت خاص نظامهای سیاسی حاکم و ساختار اقتصادی مبتنی برآن به گسترش سطح آسیبپذیری جوامع منطقه منجر شده است، به گونهای که حاضر هستند تغییرات برونزا را نیز بپذیرند، براساس چنین رویکردی نسبت به

ساختار سياسي منطقه است که نخبگان اجرايي آمريکا با قرار دادن دولتهاي منطقه در برابر ملتهاي منطقه و تفکيک قائل شدن ميان آنها سياست خود را در جهت حمايت از مردم منطقه در برابر نظامهاي سياسي مستبد تبين ميکنند. (سليمان پورلک، 1390: 242)

از نگاه تصميمسازان کاخ سفيد، از آنجا يکيه توسعه نيافتگي، عقبماندگي و وابستگي اقتصادي بارزترين ويژگي جوامع و کشورهاي خاورميانه ميباشد، هنگامی که فقر، محروميت و اختلاف طبقاتي ناشی از توسعه نيافتگي اقتصادي در ساختار سياسي آن جوامع با ايدئولوژي اصولگرا همراه ميشوند، زمينه رشد تروريسم را فراهم ميکنند و بدین ترتيب زمينههاي تهديد عليه منافع استراتژيک آمريکا و غرب ليبرال دموکراسي شکل ميگيرد. لذا يکي ديگر از ابعاد طرح خاورميانه بزرگ، ايجاد تحول و تغيير و توجه به اقتصاد کشورهاي منطقه ميباشد، تا علاوه بر رفع تهديد، آن را در نظام اقتصاد جهاني ادغام کرده و همراه نمايد. در راستاي بعد اقتصادي طرح خاورميانه بزرگ، سرمايهگذاري خارجي جهت رشد اقتصادي از طريق اعطاي وام به طرحها و پروژههاي کوچک، تأسيس صندوق پول و بانک توسعه خاورميانه بزرگ، اصلاح سيستم مالي به وسيله کاهش سلطه دولت برخدمات پولي و مالي، رفع موانع موجود در راه تعاملات پولي بين کشوري، نوسازي خدمات بانکي، ارايه بهبود و گسترش ابزارهاي لازم براي حمايت از اقتصاد بازار، تأسيس ساختارهاي سازمانيافته جهت حمايت از خدمات پولي، توسعه و تقويت اصلاحات اقتصادي پيشيني شده در طرح خاورميانه بزرگ، ادغام اين منطقه در اقتصاد جهاني را دنبال ميکند. يقيناً قطب اين ادغام اسرايل خواهد بود، که بدین ترتيب امنيت، توسعه و منافع اين کشور تضمين و بدین لحاظ استراتژي -خاورميانههاي آمريکا مبني بر مرکزيت منافع اسرايل در سياست خارجي آمريکا محقق مي گردد. (پوراحمدی، 1386: 366)

طرح خاورميانه بزرگ که بخشي از راهبرد پيشگيرانه امنيت ملي آمريکا براي مقابله با تهديدات نامتقارن و بهويژه مبارزه عليه تروريسم محسوب ميگردد، در راستاي اهداف استراتژيک آمريکا و بهويژه از طريق تلاش در جهت ادغام منطقه خاورميانه در نظام سياسي اقتصادي جهاني دنبال ميشود. در کل طرح خاورميانه بزرگ در چارچوب يک 5 ضلعي قابل تشریح و تفکيک است: 1. دولتسازي، 2. نخبهسازي، 3. اقتصادسازي، 4. فرهنگسازي، 5. مذهبسازي. (واعظي، 1388: 712)

به توصيه سازمانهاي بينالمللي، اصلاحات ساختاري در دهه 90 آغاز و پس از 11 سپتامبر بدون وجود شرايط مناسب سياسي و اجتماعي و در غيبت تشکلهاي سياسي و اجتماعي به يکي از ابعاد اساسي طرح خاورميانه بزرگ شد. اصلاحات ساختاري سطحي و تداوم رژيمهاي اقتداري به همراه نوسانات سياستگذاري دولتها ميان تثبيت و آزادي سازي اقتصادي، ساختار توليد را در اين کشورها با بحران و فروپاشي رو

- بهرو ساخته است. نتیجه این فرآیند شکست اصلاحات و گسترش فساد بود، زیرا اصلاحات ساختاری و خصوصی سازی تولید و اشتغال را در کشورهای خاورمیانه افزایش نداد. (شکوه، 1391: 23) سرانجام این مسئله با مخالفت کشورهای عربی و عدم استقبال کشورهای کشورهای اروپایی تعدیل گردید و در ژوئن 2004م با نام جدید (طرح خاورمیانه گستردهتر و شمال آفریقا) در نشست گروه "8 درسی آیلند" به تصویب رسید. این طرح مدعی بسط و نشر دموکراسی و آزادی در خاورمیانه و شمال آفریقا بود. (واعظی، 1388: 714)

آمریکا پس از این طرح نیز همواره میکوشد تا اجماعی را در نظام بینالملل بهوجود آورد ولی خود بدون آن اجماع اقدام به لشکرکشیهای وسیع به خاورمیانه و افغانستان میکند و از یکسو به فلج کردن عملیاتی افراطگرایی و حرکتی رادیکالیزم میپردازد و از سوی دیگر نظام بین الملل را در برابر این نوع حرکت قرار میدهد اما همانطور که پیداست نمیتوان نظام بین الملل را در این رویارویی کامیاب دانست. تنوع درگیریها، گوناگونی اشکال بروز و ظهور افراطگرایی وجود بسترهای مناسب برای رشد حرکتی رادیکال، وجود ظلم و تبعیض در برخوردهای نظام بینالملل به پشتیبانی آمریکا، ناتو، و... ناکارآمد بودن ساختارهای سازمانهای بینالمللی و بسیاری دیگر از این دست عوامل رویارویی طولانی و پیوسته نظام بینالملل را با افراطگرایی درآینده نشان میدهد و با تردید میتوان نسبت به موفقیت قدرتهای بزرگ در برخورد با مدیریت افراطگرایی اسلامی داوری کرد، چرا که این جریانها همچنان با رویکرد انتقادی به نظام بینالملل مینگردند و قدرتهای بزرگ نیز همچنان به دنبال منافع واقعی خود هستند.

7- نتیجهگیری

فعالیت گروههای بنیادگرا را نمیتوان صرفاً براساس عوامل مذهبی تبیین کرد. کل جریان اسلامگرایی سیاسی آنگونه که از نام آن نیز مشخص است یک جریان سیاسی است. گفتمان صرف مذهبی نمیتواند تبیینی مناسب از جریان اسلامگرایی سیاسی، بنیادگرایی اسلام و جهادگرایی معاصر و تحولات آن ها ارائه دهد؛ اما - به هرحال واضح است که جریان بنیادگرا از عناصر مذهبی برای توجیه اقدامات خود سود میبرند. پدیده های اسلامگرایی و یا بنیادگرایی ذاتاً خشونتطلب نیستند و عواملی نظیر سیاستهای قدرتهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در خاورمیانه و مداخلات نظامی آنها در گرایش این گروهها به سوی خشونت تأثیرگذار بوده است.

تحولات متناقض و سریع همچون عملکرد رژیمهای پس از استعمار و مسائل مربوط به نظم جهانی و تحولات اخیر خاورمیانه، که به نوبه خود بر جوامع اسلامی تأثیرگذار بوده است، باعث گردید تا دیدگاه بسیار بدبینانه‌ای نسبت به دنیای غرب و نظم حاکم بینالمللی در ذهن جریانهای افراطگرا شکل بگیرد. همانطور

که میدانیم محور دستور سیاسی اسلام برای گروههای افراطگرا ساده و روشن است، یعنی بازگشت به صدر اسلام، اما وقتی میکوشند که چنین امری را محقق سازند، در تقابل با نظام دولتی حاکم قرار میگیرند که پس از آن با ساختارهای مستقر و نظم حاکم بینالمللی که قدرتهای بزرگ در سدد حفظ آن هستند، در تضاد میافتند، که در چارچوب نظری این نوشتار سعی در اثبات این مسئله داشتیم. به عبارت دیگر اسلامافراطی، تفکرات و سلطه فرهنگی غربی را در مورد نظام حاکم وستفالی ملت_کشورها قبول ندارد و مخالف این موضوع است که فرهنگ باید مورد تقلید قرار گیرد، آنچه پس از رخدادهای 11 سپتامبر قابل مشاهده است، این امر مهم است که هر دوطرف قسم خوردهاند که راه خود را تا پیروزی کامل ادامه دهند - و این چشمانداز مصالحه، بین غرب یکپارچه، به سرکردگی آمریکا و افراطگرایان را مبهم و تاریک می کند. درواقع طرح خاورمیانه بزرگ که آن را به عنوان عوامل اصلی خارجی در ظهور افراطگرایی در خاورمیانه توضیح دادیم، بخشی از راهبرد پیشگیرانه امنیت ملی آمریکا برای مقابله با تهدیدات نامتقارن و بهویژه مبارزه علیه تروریسم محسوب میگردد، در راستای اهداف استراتژیک آمریکا و بهویژه از طریق تلاش در جهت ادغام منطقه خاورمیانه در نظام سیاسی اقتصادی جهانی دنبال میشود. در این نوشتار ضمن واکاوی تفاوت و شباهتهای دیدگاه اسلام و افراطیون با کاربرد رویکردهای "واقعگرایی و انتقادی"، عوامل داخلی و خارجی ظهور افراطگرایی در خاورمیانه را بررسی کردیم، و سعی در اثبات این مسئله داشتیم که جنبشهای سلفیت و بنیادگرایی اسلامی است که مروج آراء و عقاید جدید نمیشد، بلکه با تکیه بر ادبیات فقهی و کلامی، اندیشههای کهن موجود را به دلخواه بازخوانی و به صورتی نو با کاربردی خوشنآمیز بازتعریف و تفسیر میکنند. همین جنبشهای افراطی در نظام بینالملل بهعنوان نیروهایی که در گذشته به حاشیه رانده شدهاند، با طرح ایده و ارزشهای نوین در پی ایجاد تغییر در ساختار و فرآیندهای بینالمللی، در صدد یافتن جایگاه برای خود هستند، که عملکردشان با نظریه انتقادی اشتراک دارد، که نقطه مقابل آنها قدرتهای بزرگ و حافظ وضع موجود در پی واکنش نسبت به آنها تحت عنوان مقابله با تروریسم، برمیآیند.

- احمدی، حمید (1390). "جامعه شناسی سیاسی جنبش های اسلامی"، تهران انتشارات دانشگاه امام صادق.
- اردلان، ساریسا (1391). "نقش قدرتهای بزرگ غربی در تحولات اخیر خاورمیانه"، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه گیلان
- افتخاری، اصغر (1391). "بیداری اسلامی در نظر و عمل"، انتشارات دانشگاه امام صادق تهران،
- ایکنبری، جان (1382). "سرکردگی لیبرال در آمریکا و قرن بیستم"، ترجمه فرهاد عطایی و محمد رضا آقا پرست، تهران، دانشگاه امام صادق (ع).
- پوراحمدی، حسین (1386). "اقتصاد سیاسی بینالملل و تغییر قدرت آمریکا، از چند جانبهگرایی هژمونیک تا یکجانبهگرایی افول" انتشارات مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، تهران.
- پوراحمدی، حسین (1389). "جایگاه و نقش اسلامگرایی در تحولات سیاسی خاورمیانه". انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- جوانپور، عزیز، بنی هاشم، میرقاسم (1390). "جنبش های انقلابی: چشم اندازها و چالش های الگوی نوین دولت"، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهاردهم، شماره 2.
- دهقانی فیروز آبادی، جلال (1389). "اسلام و نظریه های بینالملل: رویکردی فرا نظری"، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، تهران.
- دور، گلد (2004). "قلمرو نفت: چگونه عربستان سعودی از تروریسم حمایت میکند"، کتاب اسلام از نگاه غرب، انتشارات نشر رنگری جولای، برگرفته از سایت مگیران
- رحیمی، منا (1393). "منشأ خشونت و افراط یگری در منطقه خاورمیانه"، کنفرانس جهان علیه خشونت و افراط یگری، تهران

- ۰- ستوده آراني، محمد. (1389). " جنبشهاي اسلامي و نظريهپردازي در روابط بين الملل " انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).
- سلیماني پورلک، فاطمه (1390). " قدرت نرم در استراتژي خاورميانه هاي آمريکا"، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردي، تهران
- شبول، احمد (1389). "اسلام در جهان عرب، بين آرمان و واقعيت"، ترجمه رضا سيمبر، انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).
- شکوه، حسين (1391). "درآمدی بر زمینها و پیامدهای اقتصادی بیداری اسلامی در خاورميانه، بیداری اسلامی 2"، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقيقات بين المللي ابرار معاصر تهران، تهران.
- شیرازي، حبيب الله ابوالحسن، قرباني شيخ نشين، ارسلان، سيمبر، رضا، (1390)، "سياست و حکومت خاورميانه"، تهران: انتشارات سمت.
- قاسمي، فرهاد (1386). "بررسي مفهوم امنيت در سياست تازه بينالملل"، نشریه اطلاعات سياسي- اقتصادي، سال بيست و دوم، شماره 5-6.
- کلههر، رضا (1389). " راديکاليزم اسلامي و تروريزم در نظام بين المللي " انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).
- مارتين، جي، لي نو (1383). "چهره جديد امنيت در خاورميانه"، ترجمه قدیر نصري، تهران انتشارات: مطالعات راهبردي.
- متقي، ابراهيم، رشاد، افسانه (1390). " نقش قدرت نرم در بیداری اسلامی خاورميانه، فصلنامه راهبرد دفاعي"، سال نهم، شماره 33، تهران.
- مشيرزاده، حميرا (1385). "تحول در نظريه هاي روابط بينالملل"، چاپ دوم، انتشارات سمت، تهران.

• مورگنتا، هانس (1387). "کارکرد های فکری و سیاسی نظریه در ماهیت وهدف نظریه روابط بین الملل"، ویراسته اندرو لیکلیتر، ترجمه لیلا سازگار، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، تهران.

• میرترابی، سعید (1387). " نفت و دموکراسی در خاورمیانه، فصلنامه مطالعات خاورمیانه"، شماره 52 و 53، تهران.

• واعظی، محمود (1388). " رویکردهای سیاسی امنیتی آمریکا در خاورمیانه"، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و سوم، شماره 3، تهران

Latin:

1)Lapid,Y(1989)"the third Debate the prospects of International relations in apost – positivist Era , international studies quarterly,33.

2)Mearshymehr, John,1995, Back to the Future in the Perils of Anarchy, Edited by Michael E Brown , Seen Mlyn- Jonesand Steeven. Miller, Cambridge the Mtt Press.

3)Rosenau, 1968, National interest in social science, newyork:macmillian company.

4)Burchill,Scott and Andrew Link later and other (1995) ,Theories of International relaitions, New York : Macmillan press LTD.

5) Heywood, Andrew (2011). Global Politics. Basingstoke: Palgrave Macmillan

6) Hoof, Hanneke van. 1998. Left Dislocation and Split Topicalization in Brabant Dutch. In Materials on Left Dislocation, eds. Elena Anagnostopoulou, Henk C. van

Email : com.yahoo@Farzy1

[1] - اتمام سطح سوم حوزه علوم حوزوی، قم، ایران

[2] - Heywood.